

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد راجع به نوح بر باطل بود که مرحوم شیخ در مکاسب محرمه فرمودند نوح به باطل حرام است و اخذ اجرت بر آن درست نیست و باطل است معامله.

به این مناسبت که ایشان متعرض شدند، ما دیگر کمی تعمیم بحث را دادیم. عرض کردیم راجع به میت عده‌ای از عناوین هست در مجموعه روایات و فتاوا. عرض کردیم بیشترین قسمت فتاوا هم در این مسئله در بخش به اصطلاح کتاب اموات، احکام اموات، که غیر از احکام اموات گریه کردن بر میت، حالا می‌خواهد در حال احتضار باشد، هنوز میت نشده، حال موت باشد، بعد از موت باشد، سر قبر باشد، آن هم چون حالاتی دارد. در کل آن حالات، چون هم واقعیت خارجی اش این طور است و هم در روایت هم همین طور آمده. انواع گریه آمده که در حال احتضار، یکی در حال دفن، یکی در حال غسل، در حال دفن مثلاً بعضی جاها دارد بعضی جاها بعد از دفن، مخصوصاً چون مستحب است تعزیه برای صاحب عزا تا سه روز. خب توش گریه هست، نوح هست، نوحه هست، نمی‌دانم سینه زدن هست و عناوین دیگری.

عرض کردیم حالا این بحث را کمی بخوانیم با اینکه بنا نبود، اول هم در ذهنم نبود وارد بشوم می‌خواستم رد بشوم یک روز دیگر. حالا مجبور شدم بخوانم.

و یک مقداری عناوینش را از کتاب مغنی ابن قدامه در بین اهل سنت خواندیم. در فقه ما هم به طور به اصطلاح متعارف در همان بحث طهارت در احکام اموات چون احکام اموات به ترتیب دارند؛ مثلاً اول غسل و بعد مثلاً کفن و بعد نمی‌دانم دفن و اینها، توی آثاری که بعد از دفن، تعزیه به میت و احکامی که برای میت هست، در آنجا آقایان علمای ما متعرض شدند در بخش فقهی، روایت هم به همین مناسبت علمای ما در وسائل و در جامع الاحادیث در همین ابواب آوردند. اگر بحث فقهی را آقایان خواستند روز شنبه قبل از اینکه وارد بشویم مطالعه کنند، کتاب جواهر جلد ۴، همین چاپ قدیم اصلی. این چاپ جدید هم شنیدم شده اما نمی‌دانم جلد چند است. جلد ۴، صفحه ۳۶۴ تا ۳۷۱. یعنی حدود هفت صفحه ایشان راجع به این بکاء و نوح و خمش الوجه و لطم الصدر و اینها عناوین را آوردند و بررسی کردند از نظر فقهی. یک مقداری اش هم در خود شرایع، یک مقداری هم نه اضافات جواهر است.

اگر آقایان می خواهند یک مزجی ما بین فقه و حدیث باشد، فرض کنید من باب مثال، کتاب حدائق رضوان الله تعالی علیه. در حدائق هم از جلد ۴ صفحه ۲۶۲ تا ۲۶۹؛ حدود هفت صفحه ای ایشان در آنجا متعرض شدند. آقایان خواستند نگاه بکنند. چون ما بعد از روایت کمی بحث فقهی هم باید متعرض بشویم دیگر. بالاخره حالا که آمدیم دیگر تا آخر برویم. نمی شود وسط ولش کنیم. فعلا بحث روایی هستیم اما بحث فقهی اش هم دیگر خواهی نخواهی مجبوریم متعرض بشویم.

چند تا از عبارات را عناوینی را که بود خواندیم، متعرض شدیم. عرض کردم در کتاب جامع الاحادیث، عنوانی را دارد ابواب التعزیه و التسلیه و البكاء علی المیت، این عنوان به قول آقایان جامع ابوابش این است.

آن وقت در این جامع ابواب که آمده در باب ۵ که دیروز عرض کردیم، دیروز باب ۵ را خواندیم. در باب ۵ متعرض شده که دیروز آن باب ۵ را خواندیم.

س: ۲۹: ۰۴

ج: همین چاپ همان چاپ قبلی جلد ۳ است دیگر. تقریباً آخرهای طهارت است. بله، به نظرم بعد از این باب، بله، همین ایشان تمامش می کند. زیارت قبور و اینها تمامش می کند. به نظرم در کتاب وسائل نه، نجاسات، نجاسات یا مثلاً تیمم بعدش این تمام می کند. باب ۵ را دیروز خواندیم، کفش گذشت. باب ۶ بود. دیروز متعرض باب ۶ شدیم. البته بیشتر هدفمان حالا غیر از سند روایت، هم جهات حکمی و هم جهاتی که برای روایات موثر است.

عرض کردیم دیروز یک نکته ای را که بحث وفات ابراهیم پسر پیغمبر (ص) و اینکه پیغمبر (ص) گریه کردند و آن صحبت هایی که مطرح شده، این از شماره ۲ در این کتاب جامع الاحادیث، از شماره ۲ تا شماره ۱۵ اینها راجع به فرزندان پیغمبر (ص) دیگر حالا یکی مال قاسم است، یکی مال طاهر است، آن که طاهر و قاسم در مکه اند اگر این درست باشد که این سندها فعلا روشن نیست. آنها در مکه هستند. و طبیعتاً آنچه که در مکه بوده جنبه تشریعی اش قوی نیست. بیشتر مدینه است.

عرض کردیم این مطلب در کتب اهل سنت مفروغ عنه است. اما در این مجموعه ای که ما داریم، آن که مربوط به شیعه می شود هیچ کدامش معتبر نیست، سنداً معتبر نیست. دیگر این همان بحث معروف که خب بعضی معتقدند اگر ما یک قصه ای در میان اهل سنت بوده و خیلی مشهور بوده، و ما به طریق صحیح نداشتیم از ائمه (ع)، معلوم می شود که محل خدشه بوده. این طرف هم هست. آن طرفش هم هست. عده ای می گویند نه، اگر خیلی مشهور بود مثل مرحوم آقای بروجردی این معلوم می شود بین ائمه (ع) مفروغ عنه بوده است.

علی ای حال این یک بحث لطیفی است یعنی این بحث باید از این حالت به قول معروف ۶:۵۵، از این حالت به اصطلاح ماها عوامی و مثلاً حرف‌های به اصطلاح خطابی زدن دریاید و جنبه‌های علمی پیدا بکند. با شواهد علمی این را برخورد کنیم.

بعضی از موارد شاید حرف مرحوم آقای بروجردی درست باشد، اما اطلاقش معلوم نیست روشن باشد.

از جمله روایاتی که داریم شماره ۱۶ این را مرحوم شیخ کلینی دارد. حمید بن زیاد که از بزرگان علمای واقعی است. راجع به ایشان و حدیث واقفیه صحبت‌های خاصی داشتیم که الان جایش اینجا نیست. عن الحسن بن محمد بن سماعه، ایشان هم از فقهای بزرگ واقعی است. و شیخ رضوان الله تعالی علیه هم به خود حمید طریق دارد و هم به ابن سماعه.

البته انصافاً این مرد ثقه است کاملاً و فقیه هم هست و الا انصافاً اگر ما باشیم و خودمان، چون دارد کان یعاند فی الوقف؛ اینهایی که معاند در وقف بودند خیلی قبول روایاتشان مشکل است. مراد از معاند فی الوقف نستجیر بالله اینها نسبت به حضرت رضا (ع) اهانت می‌کردند. چون واقفیه عرض کردم دو جور بودند؛ یک عده‌ای می‌گفتند نه حضرت رضا (ع) مرد بزرگوار، فقیه، جلیل‌القدر و عظیم‌الشأن، اشتباه می‌کند می‌گوید پدرم فوت کرده، نه پدرش فوت نکرده. این مثلاً این جوری یک چیزی این جوری حالا بقیه را خودتان تصور کنید. یک عده نه، حرف‌های نستجیر بالله زشت و اهانت و ... اینجوری بوده است.

راجع به ابن سماعه مرحوم نجاشی نوشته کان یعاند فی الوقف. به هر حال من کرارا عرض کردم میراث حمید بن زیاد و ابن سماعه خیلی در قم جا نیفتاده است. مثلاً مرحوم صدوق خیلی کم، الان که در ذهنم نیست، شاید تک و توک روایت از ابن سماعه و یا حمید دارد. مهم‌ترین کسی که الان ما میراث حمید را از او داریم خود کلینی است که آمده کربلا. چون حمید اهل کوفه بود، خواب دید که در کنار سید الشهداء (ع) فوت می‌کند. آمد آخر عمرش را در کربلا ساکن شد و همان جا هم فوت کرد.

احتمالاً در سفری که کلینی به عراق داشته از ایشان دیده و بیشترین قسمتی که ما دیدیم این است. البته یک قسمت‌هایی داریم که مرحوم شیخ طوسی منفرداً نقل کرده. باز کلینی هم نقل نکرده. راجع به این مباحث دیگر چون نمی‌خواستم، حالا فقط یک اشاره اجمالی بکنم. عن غیر واحد، البته این هست. ما عده‌ای از احادیث داریم به عنوان عن غیر واحد عن ابان. آن وقت بحث‌هایی شده که این چند نفر هستند، مثلاً چند نفر از ابان نقل کردند، چند نفر ابن سماعه از آنها نقل کرده، یک بحث‌های، مثلاً چند تا ثقه هستند چند تا غیر ثقه. یک بحث‌های این طوری که بله اینها را غالباً.

عرض کنم در کتاب روضه کافی اگر داشتید می خواهید در بیاورید یک حدیث واحدی هست. من غیر از این هم پیدا نکردم. نوشته عن حسن بن سماعه، این هم نکته می خواهم بگویم چون دیدم آقایان گیر کردند اینجا می گویم. عن غیر واحد منهم جعفر بن سماعه؛ یکی دیگر را هم اسم می برد، دو نفر را اسم می برد. ما در کل کتاب کافی تا جایی که من خبر دارم، شاید جای دیگر هم باشد. این تعبیر هست عن غیر واحد عن ابان.

آن وقت ایشان در آن می خواهید حدیثش را بیاورید. منهم جعفر بن سماعه. تصریح می کند. حالا خود این جعفر بن سماعه عمویش است یا کیست، آن هم بحث دیگری است.

به هر حال و با قطع نظر از این که اسم او واقع شده در یک سندی تصریح شده، یکی دیگر هم هست. دو نفر هستند، دو نفر اسم می برد. فلان و فلان. این مراد از غیر واحد عبارت از این است که یعنی در نسخ مشهوره، اصلاً این اصطلاح بوده. دنبال این نروید کی بود کی نبود. چون خود حمید بن زیاد کوفی است، ابن سماعه کوفی است، مشایخی از کوفه از کتاب ابان، این کتاب ابان بن عثمان هم هست نه ابان بن تغلب. ابان بن عثمان، مشهور بوده و عده ای بودند در کوفه، کتاب ابان را نقل کردند. همان قصه ای که هست که کان تسع مع الشیخ یا ست مع الشیخ، فی هذا المسجد کلهم یقول حدثنا جعفر بن محمد، این مال مرحوم احمد اشعری از وشاء کتاب ابان. کتاب ابان، این ابان. و بسیار کتاب خوبی است، یعنی آثار ایشان آثار خوبی است. ابان بن عثمان نه ابان بن تغلب. البته شخصیت ابان بن تغلب از ابان بن عثمان بالاتر است. لکن میراث های ابان بن عثمان بهتر به ما رسیده تا میراث های ابان بن تغلب. دیگر چون نمی خواستم وارد بحث بشوم فعلاً به همین مقدار اکتفا بکنم. چون یک نکته ای دارد که بعد در متن حدیث.

آوردید این عبارت را؟ در روضه کافی است. عن غیر واحد منهم جعفر بن سماعه. این تعبیر جعفر

س: عن جعفر بن سماعه عن غیر واحد عن ابان...

ج: بد چاپ شده نه جعفر که نیست. این طوری است: عن غیر واحد، چون حسن عن غیر واحد، جعفر که عن غیر واحد نقل نمی کند.

حسن بن محمد بن سماعه عن غیر واحد منهم جعفر بن سماعه یا یکی دیگر. حالا من خودم دیدم جایش الان در ذهنم نیست.

س: جعفر بن و غیره عن ابان

ج: و غیره دارد؟

س: بله

ج: نه یکی دیگر هم دارد. دو نفر دارد به نظرم.

عن جعفر بن سماعه عن ابان عن ابي بصير. من در کتاب کافی فقط این مورد را دیدم. در روضه هست در ذهن آقایان نبوده. فقط در روضه دیدم جای دیگر ندیدم.

عن ابان عن ابي بصير، خوب است حدیث سندش خوب است. این حدیث قابل اعتماد است.

قال لما مات رقيه ابنت رسول الله (ص)؛ این قصه رقیه را من چون چند روز پیش از کتاب مرحوم امینی رحمه الله علیه از مصادر عامه خواندم اگر یادتان باشد. پس این قصه فوت رقیه و این حالاتی که بوده، این در مصادر ما هست. می خواهم این را بگویم. قصه ابراهیم به سند معتبر در مصادر ما نبود.

قال رسول الله (ص) الحقی، حالا نمی دانم، الحقی باید بخوانیم قاعدتا نه الحقی یا الحقوها، باید این طوری باشد.

س: الحقی می گویند

ج: الحقی نه خطاب به رقیه که نمی شود

س: الحقی

ج: الحقی باید باشد. بسلفنا الصالح عثمان بن مظعون الحقی بسلفنا الصالح عثمان بن مظعون و اصحابه قال و فاطمه علیها السلام

علی شفیق قبر تتحدر دموعها فی القبر؛ این را عرض کردم از کتب اهل سنت خواندیم و صحیح هم بود پیش آنها. پیش ما ۱۳:۵۴

و رسول الله (ص) يلتقاء بثوبه قائما يدعو، يدعو یعنی حضرت دعا می خواندند برای دخترشان، حالا یا دختر یا ربیبه حضرت که رقیه

بود. و قال انی لاعرف ضعفها؛ این ضعفها ضمیر ضعفها به رقیه بر می گردد. چون این سندش خود بود کمی خواندیم حدیثش را.

و سألت الله عزوجل ان یجیرها من ضمة القبر؛ از فشار قبر خدا او را نجات بدهد.

علی ای حال حدیث شماره ۱۶ ولو از مصادر واقفیه است، لکن قابل اعتماد است. سندش خوب است. با اشکال قلبی شدیدی که به

این ابن سماعه داریم به خاطر یعاند فی الوقف.

باز در کتاب مستدرک عرض کردیم از کتاب تعازی، این کتاب ها چون غالباً به نحو وجاده به ما رسیده مشکل دارد. این رفت روی اسانید اهل سنت. عن انس بن مالک قال لما ماتت رقية بنت النبی (ص) فکتب النساء علیها؛ این را خواندیم از مصادر اهل سنت. فجاء عمر یضربهن بسوطه؛ عرض کردیم کلمه ضرب چون بعضی ینهاهن، اما کلمه ضرب را خواندیم در مستدرک حاکم بود و گفت صحیح. و ذهبی هم قبول کرده، سنده سالم. این سندی که الان پیش ما هست روشن نیست. این هم جزو عجایب الهی است که سند پیش آنها صحیح است پیش ما روشن نیست.

فاخذ النبی (ص) بیده و قال یا عمر دعهن یمکین و قال لهن ابکین و ایاکن و نعیق الشیطان، شبیه این عبارت را هم از سنی ها خواندیم. من فقط می خواستم این توضیح را بدهم که چه مقدار از مطلب در کتب اهل سنت هست. حالا پیش آنها معتبر یا غیر معتبر، چه مقدار پیش ما، این هم در آخر دارد. که حضرت زهرا (س) هم مشغول گریه بودند.

علی ای حال اینها روایاتی است این عنوانی که در این روایت هست عنوان بکاء است.

حدیث شماره ۱۸ باز هم در کتاب تعازی باسناده عن عبدالله جعفی؛ این می خورد از اصحاب ائمه ما باشد، اما یرفعه الی اسامه؛ ممکن است چون یرفعه الی اسامه ممکن است باز هم از سنی ها باشد. اسامه خب همان اسامة بن زید معروف پسر زید معروف. قال کنا عند النبی صلی الله علیه و آله و سلم؛ اسامه در وقت وفات پیغمبر (ص) حدود ۱۸ سالش بود. این حادثه احتمالاً یک سال قبل از وفات رسول الله (ص) است. یعنی سال ۹، حدود سال ۹ هجری است پس باید اسامه حدود ۱۷ سالش مثلاً باشد.

انا و سعد؛ سعد باید در اینجا سعد بن ابی وقاص باشد؛ چون این زنده بود. این که همین ایران را به اصطلاح فتح کرد. و ابی، ابی بن کعب؛ فارسلت الیه ابنته، فارسلت الی رسول الله (ص)، ضمیر الیه، این متعارف است نمی دانم حالا ملتفت نشده.

س: اینجا ما ابی داریم. ابی یعنی خود زید نیست؟

ج: ابی است.

عرض کنم که فارسلت الیه این متعارف است در کتابت این شاید یادش رفته. الیه را باید یک صلی الله علیه و آله و سلم بنویسد یعنی الی رسول الله (ص). ابنته، دختر پیغمبر (ص) به پیغمبر (ص) پیغام فرستادند. مراد از اینجا زینب است که علی تقدیر اینکه دختر باشد و ربیبه نباشد، گفته شده بزرگ ترین بچه رسول الله (ص) است. یعنی گفته شده سال ۳۰ پیغمبر (ص) سی ساله بودند، اگر ۲۵ ساله هم عمر شریفشان بوده در ازدواج، این زینب در سن سی سالگی یعنی ۵ سال بعد از ازدواج به دنیا آمدند. بعضی هم گفتند نه این دومی است. اولی

قاسم است. اختلاف هست بین قاسم و بین زینب، کدام یکی اول است. به هر حال زینب اولین دختری است که رقیه و ام کلثوم هم بعد هستند.

اینجا مراد از ابنته، مراد همین زینب است دختر بزرگ رسول الله (ص).

ان ابنی احتضر، پسر من در حال احتضار است. این زینب زن ابو العاص شد، البته زینب زودتر اسلام آورد، ابی العاص اسلام نیاورد، بعد اسلام آورد ابو العاص که بعد پیغمبر (ص) جدایشان کرد پیغمبر (ص) به خاطر اسلام نیاوردن او در مدینه جدایشان کرد. بعد هم که اسلام آورد باز برگردانند. و زینب از ابو العاص دو بچه دارد؛ یکی پسر است به نام علی، علی بن ابو العاص؛ یکی هم امامه، یعنی به عبارت آخری هم علی به لحاظ سن از امام مجتبی (ع) بزرگ تر است. امام مجتبی (ع) هم خب نوی دختری رسول الله (ص) است. پسر البته، پسری که نوه دختری. و این علی هم نوه دختری است. عمرا از امام مجتبی (ع) بزرگ تر بوده. حدود هشت سال تقریباً عمرا از امام مجتبی (ع) بزرگ تر بوده و در فتح مکه هم نوشتند که کان ردیف رسول الله (ص). یعنی در سوارشتر پشت سر پیغمبر (ص) بوده است. چون امام مجتبی (ع) در آن وقت تقریباً مثلاً ۶ ساله بودند. این در حدود مثلاً ۱۴ - ۱۵ ساله بوده همین علی پسر زینب. این بعد معلوم می شود پیغمبر (ص) علاقه داشتند که در فتح مکه هم پشت سر حضرت بودند. بعد این همین حدود ۱۴ - ۱۵ سالگی حدود بلوغ فوت می کند. این زمان خود رسول الله (ص) است. یعنی خود رسول الله (ص) هم حاضر می شوند. این در آن زمان فوت می کند. آن وقت دخترش امامه می ماند. امامه دختر همین باز زینب است. که خب می خوانیم دیگر ایام فاطمیه هم هست، که حضرت زهرا (س) وصیت کردند که حضرت امیر (ع) با ایشان ازدواج کند و با همین هم ازدواج کرد. آن در سال ۱۱ هجری با امامه بعد از فاصله ای بعد از فوت حضرت زهرا (س) با ایشان ازدواج کردند و تا سال ۴۰ تقریباً همسر حضرت بود. بچه دار هم نشد. این هم یکی از عجایب است. چون رقیه و ام کلثوم که اول ازدواج کردند با دو پسر ابو لهب. پسرعموهایشان دیگر. بعد از جریان اسلام، ابو لهب گفت به پسرهایش که اینها را طلاق بدهید. به اصطلاح می خواست ایذاء بکند رسول الله (ص) را. اینها هم طلاق دادند که بعدها این دو دختر با عثمان. اینها هم که کلاً بچه دار نشدند. نه رقیه و نه ام کلثوم.

زینب که از اینها بزرگ تر بود، یک پسر و یک دختر داشت. پسرش همین اینجا که ان ابنی احتضر، پسر من در حال احتضار است. درست است این از نظر تاریخی درست است که پسر در زمان رسول الله (ص) محتضر و بعد هم فوت می کند همین علی. علی بن ابی العاص از امام مجتبی (ع) هم بزرگ تر بوده. امامه را هم امیر المومنین (ع) می گیرند. ایشان حدود سی سال با حضرت بوده. ایشان هم بچه دار

نمی شود. کلا در این مدت سی سال، ایشان تا شهادت امیر المومنین (ع) با امیر المومنین (ع) بود. بعد هم با یکی دیگر از خاندان عبد المطلب ازدواج می کند. پیش او فوت می کند. به هر حال ایشان بچه دار نمی شود کلا.

ولذا نسل رسول الله (ص) منحصر می شود در اولاد حضرت زهرا سلام الله علیها.

فارسلت الیه ابنته ان ابنی احتضر؛ پس مراد آن وقت در کتب اهل سنت من دقیقا نگاه نکردم، من فقط این اسد الغابه را نگاه کردم، سالش را ننوشته، فقط نوشته در فتح مکه بوده و بعد هم توفی رسول الله (ص) حیا؛ باید همین سالهای ۹ و ۱۰ باشد.

فاشهدنا یا فاشهدنا معذرت می خواهم. بیایید پیش ما. فارسل، یک صلی الله علیه و آله باید می نوشت. باز اینجا هم ننوشته. یعنی فارسل رسول الله (ص)، یقرأ السلام، پیغمبر (ص) کسی را فرستاد فرمود سلام برسان. و یقول، اینجا هم دو تا نقطه می گذاشت بهتر خوانده می شد.

له تعالی ما اخذ و ما اعطی؛ حالا دیگر بالاخره دست خداست دیگر خدا نعمتی می دهد و نعمتی می گیرد. و کل شیء عنده الی اجل مسمى فلتصبر و لتحتسب؛ بگو این دخترم زینب صبر بکند.

فارسلت الیه، اینجا هم یک صلی الله علیه باید می نوشت. باز زینب برای ایشان پیغام فرستاد. تقسم علیه، قسمش داد که بیایید شما. فقام و قمنا معه، اسامه می گوید ما و ابی و سعد بن ابی وقاص، و قمنا معه سعد و ابی، فلما اتاها فوضع الصبی فی حجره؛ آن بچه که عرض کردیم حالا تعبیر به صبی کرده، نزدیک سن بلوغ بوده، شاید حالا، چون دارد ناحز الاحتلام، به تعبیر اسد الغابه ناحز الاحتلام؛ فوضع الصبی فی حجره، آدم خیال می کند صبی بچه مثلا ۴ - ۵ ساله، مرد بزرگی بوده. فوضع الصبی فی حجره، آن بچه را در دامن پیغمبر (ص)، و نفس الصبی تقعقع؛ نفسش به شماره افتاده بود.

این عرض کردم برایتان مسئله گریه عمدا می خوانم برای حالات است. اینجا دارد ففاضت عینا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من دموعه، اشکهای حضرت جاری شد. فقال سعد، همین سعد بن، آدم خشنی بود سعد خودش آدم عجیب غریبی بود. فقال سعد، این اصلا متهم است که بعدها می گفتند زردشتی اصلا از دین اسلام خارج شده. چون می گویند ایران را که فتح کرد، ۲۳:۵۰

س: یک جایی هم دارد نزدیک نهاوند

ج: بله.

ما هذا يا رسول الله (ص)، می گوید این بچه حالا بچه است دارد می میرد.

قال هذه رحمة؛ این یک رحمت الهی است. يجعلها الله في قلوب من يشاء من عباده و انما يرحم الله من عباده الرحماء؛ خداوند بندگان که این رحمت را دارند خدا رحم می کند.

غرضم این سند الان روشن نیست. البته اصل مطلب که این علی نوه ایشان زمان ایشان فوت می کند، این تاریخی و روشن است. این الان چندان روشن نیست.

در حدیث شماره ۱۹، در کتاب جعفریات باسناده علی بن ابی طالب علیه السلام؛ من این جعفریات را توضیحات کافی عرض کردم. این کتاب در مصر منتشر شد. ادعا شده اصلش مال مدینه است. یعنی اسماعیل پسر موسی بن جعفر سلام الله علیه از پدرشان نقل می کند. یک نکاتی درباره کتاب بود که گفته نشده. این ها را ما زیاد توضیح دادیم، گفتیم عجیب این است که این اسماعیل تا سالها در مدینه بوده، این کتاب را در مدینه نقل نکرده، آمده مصر نقل کرده، خیلی عجیب است. این چیز عجیبی است.

به هر حال شواهد کاملاً قوی است که این کتاب همان کتاب سکونی است. نسخه ای است از کتاب سکونی، بردند و در مصر پخشش کردند. فعلاً اینجا ایشان دارد عن علی. لکن عرض کردم این، این طوری است. عن جعفر عن ابيه عن آبائه عن علی؛ دیگر خیلی توضیح دادیم تکرار نمی کنیم.

در اینجا دارد که بینما رسول الله (ص) جالس و نحن حوله، اینجا دارد که ما بودیم، امیر المومنین (ع)، اذ ارسلت ابنة له، این له باید یک صلی الله علیه و آله باز گفته بشود. مراد زینب است. تقول ان ابني في السوق؛ سوق حالت احتضار است. چون می دانید در لغت عرب اگر کسی جلو بیافتد پشت رسول الله (ص) مثلاً شتر باشد، قاده می گویند؛ اگر جلوی بیاندازد ساقه می گویند. چون کأنما مثلاً روح این را ملائکه دارند می برند، روح جلو و ملائکه پشت سرش. سوق می گویند.

ان ابني في السوق فان رأيت ان تأتيني فقال رسول الله صلى الله عليه و آله للرسول انطلق اليها فاعلمها ان الله تعالى ما اعطى و لله ما اخذ؛ این من خواندم ان الله، اشتباه کردم، ان لله، من اشتباه خواندم، درست چاپ کرده بود. ان لله تعالى ما اعطى و لله ما اخذ؛ آن وقت همین طور. اینجا من جمله دارد که فانتھی الى الصبی و ان نفسه، ان نفسه بخوانید، آن نفس زدنش، ليقعقع، این يقعقع يقعقع است تایش افتاده. بین جنبیه کأنها فی شن، شن در لغت عرب مشکى است که کهنه باشد، مشکى که بوده شن می گفتند. فکی رسول الله (ص) و

انتخب، اینجا دارد و انتخب، یک ناله بلند کرد. فقلنا یا رسول الله (ص) تبکی، بعید می دانم، حالا اینجا به امیر المومنین (ع) نسبت داده شده، بعید می دانم امیر المومنین (ع) همچین حرفی بفرمایند.

البته عرض کردم سابقا کرارا و مرارا به ذهن می آید کتاب سکونی مجموعه ای است که خود ایشان از روایات عامه؛ بعضی هایش از ابو هریره بعضی از انس و افراد مختلف جمع کرده، به حداقل مثلا به امام صادق (ع) عرضه داشته، امام (ع) قبول فرمودند. و الا ثابت نیست این روایت مال امام (ع) باشد.

و تبکی و تنهانا عن البكاء؛ بله، قال لم انهمک عن البكاء ولكن نهیتکم عن النوح؛ این آقای خویی فرمودند یا شیخ که بعضی از روایات مطلق است. یکی از روایات مطلق همین است. بحث ما در نوح بود. لکن خب این سند ندارد. این متن هم الان از یک کتاب دیگر خواندیم این نبود.

و انما هذه رحمة يجعلها الله في قلب من يشاء من خلقه و یرحم الله من يشاء و انما یرحم الله من عباده الرحماء؛ خوب است. علی ای حال این قسمتش یکی بله.

شهید ثانی در مسکن الفواد این را از اسامه نقل می کند.

عن اسامة بن زيد قال اتى النبی صلی الله علیه و آله و سلم بامامة بنت زينب و نفسها يتقعقع، اینجا دیگر تایش نیفتاده. فی صدرها فقال رسول الله (ص) لله؛ من فکر می کنم این خیلی عجیب است حالا شهید ثانی چطور نقل کرده، نمی فهمیم. مگر در مسکن الفواد نباشد. چون مستدرک نقل کرده است.

اگر این مسکن الفواد چاپ شده، ببینید در چاپی هم همین طور است؟ خیلی عجیب است؛ چون امامه قطعا زمان رسول الله (ص) فوت نکرده، این مسلم است. امامه سال چهل هجری بعد از شهادت امیر المومنین (ع)، تازه شوهر دوم هم کرد نه اینکه زمان رسول الله (ص) فوت کرده باشد. نمی فهمم مگر ببینید اگر مسکن الفواد داشته باشید.

س: هست بله

ج: همان امامه است آقا؟

س: بله، اسامة بن زيد قال اتى النبی (ص) بامامة بنت زينب

ج: مگر اینکه بگوئیم مریض بوده بعد خوب شده. و الا این اصلا با هیچ قواعدی نمی سازد. هیچ کسی هم نگفته اصلا. در حاشیه اش

چیزی کسی ننوشته؟ مخصوصا این نسخه محقق جدید در حاشیه اش چیزی اشاره نکرده؟

این باید همان علی باشد ابن زینب.

علی ای حال مگر اینکه بگوئیم امامه هم این حالت را پیدا کرد و خوب شد. مثلا این جوری بگوئیم.

همان قصه را دارد. این راجع به قصه بازگریه. ولکن در یک متنش بود نهیتکم عن النوح که این مطلقا؛ لکن ثابت نیست انصافا اثبات

این هم خیلی مشکل است.

در کتاب فقیه به صورت قصه تاریخی، همان قصه حمزه را نقل کرده است که پیغمبر (ص) فرمودند ان حمزه ۳۰:۰۰

این در مصادر تاریخی آمده. اینجا که الان به صورت روایت نیامده. در فقیه به عنوان روایت نیامده است.

در کتاب کمال الدین، شماره ۲۲ اینجا زده، ایشان به عنوان روایت آورده؛ حدثنا ابی سعد بن عبدالله عن احمد بن محمد بن عیسی،

تا اینجا پیش خوب است. عن محمد بن، این هم بد نیست. عن ابی الحسن طریف یا ظریف بن ناصح، عن الحسن بن یزید دارد، حسین

بن یزید دارد، حسین بن زید دارد. قال مات ابنة لابی عبدالله (ع) فراح علیها سنة، خیلی عجیب است. غرض این خیلی الان مشکل دارد.

یک سال حضرت نوحه گری می کردند برای او.

ثم مات له ولد آخر فراح علیه سنة؛ ثم مات اسماعیل؛ البته این روایت را اگر قبول بکنیم که الان قبولش مشکل دارد، سند اضطراب دارد

و واضح نیست. ثم مات اسماعیل فجزع علیه جزعا شديدا، خیلی حضرت، دارد در روایت دارد که حضرت برای اسماعیل خیلی اظهار

ناراحتی کردند.

فقطع النوح، خیلی عجیب است. بعد دیگر نوحه نکردند. فقيل لابی عبدالله (ع) اصلحك الله ايناح في دارك فقال ان رسول الله (ص)

قال لما مات حمزة لكن حمزة لا بواکی له؛ متن روایت هم همچین یک جوری است. نمی فهمم چطور ایشان

علی ای حال در روایت این روایت هم اشاره ای به قصه حضرت حمزه. عرض کردم این سندش هم مشکل دارد. این قصه حمزه خیلی

معروف است.

باز مرحوم شهید ثانی در شماره ۲۳، ان فاطمه (س) ناحت علی اییها و انه امر بالنوح؛ انه یعنی صلی الله علیه و آله. پیغمبر (ص) امر کردند. چون دارد که حضرت زهرا (س) دوشنبه و چهارشنبه می رفتند احد، سر قبر عمویشان حمزه (ع).

علی ای حال انه امر بالنوح علی حمزه؛ این مطلب درست است. حالا ایشان هم به عنوان روایت نیاوردند اما درست است.

شماره ۲۴، تا اینجا بکاء هست و نوح هست و اینها. لفاطمه (ع) اذهبی فابکی علی ابن عمک فان لم تدعی بشكل فما قلت فقد صدقت؛

یعنی واثکلاه نگو. ابن عمک کیست، مراد جعفر است. در قصه به اصطلاح که چون خود حضرت هم دارد که حضرت هم آمدند خانه جعفر و تسلیت به خانم ایشان اسماء بن عمیس و بچه های ایشان عبد الله و اینها فرمودند.

باز شماره ۲۵ شهید ثانی در مسکن الفواد؛ روی انه لما مات عثمان، دیگر این هم دارد. فقبل بین عینی؛ این خاری که نسبت به مرده،

ثم بکی؛ یکی اینکه انسان مثلاً پیشانی میت یا دست میت را ببوسد، این روایت الان سند روشنی ندارد. لکن ظاهراً آن اشکال ندارد.

مسئله شماره ۲۶، یک شرح طولانی است که شهید ثانی در مسکن الفواد نقل کرده راجع به همان قصه حضرت حمزه. این سند ندارد

الان لکن از مصادر عامه است.

شماره ۲۷، قال الصادق علیه السلام، در فقیه مرسل نقل کرده. ان النبی (ص) حین جائت وفات جعفر و زید بن حارثه، وفات به معنای

عام است و الا این دو تا شهید شدند در مویه شهید شدند. زید همان زید معروف؛ چون زید را حضرت خیلی علاقه داشتند. چون از قبل

از اسلام با رسول الله (ص) بود. و این پدرش پادشاه بود، خودش هم شاهزاده بود. یعنی در بین قصان، ما بین عراق و شام، اینجا در آنجا

بود. آن وقت حتی پدرش آمد که چون جنگی شده بود اسیر گرفته شده بود که بعد دادند به پیغمبر (ص). پدرش آمد که پول آورده بود که

من این پسر را برگردانید، به اصطلاح به قول عرب ها فدا، معروف است، اصطلاح فارسی چیز دیگری می گویند، چه می گویند؟ به جای

مثلاً سربازی می گویند خرید به اصطلاح،

س: خرید خدمت

ج: بله خرید خدمت. این به اصطلاح ایشان را می خواست بخرد. پیغمبر (ص) فرمودند نه من پول نمی خواهم. این خودش بیاید، شما

پدرش هستی، برو با پدرت، قبول نکرد برود، گفت نه من با رسول الله (ص). و لذا در بین در همان زمان هم معروف بود به زید بن محمد،

ایشان معروف شد. تا آیه مبارکه (ما کان محمد ابا احد من رجالکم)، دیگر نگفتند.

این زید بن حارثه این است. و خیلی هم پیغمبر (ص) به او علاقه داشت. خودش هم خیلی وابسته به... که بعد هم پیغمبر (ص) دختر عمه شان را به این دادند. همان زینب بنت الجحش. او دختر عمه پیغمبر (ص) است. که بعد هم طلاق و جدا شدن و همان قصه آیه مبارکه. زید بن حارثه کان اذا دخل بیده کثر بکاء علیهما جدا؛ جعفر از امیر المومنین (ع) بزرگ تر بود، ده سال بزرگ تر بود. و يقول کانا یحدثانی ویتسانی فذهبا جمیعا، هم زید به خاطر آن جهتی که عرض کردم و هم جعفر که خب خیلی کمالات فوق العاده داشته است سلام الله. علی ای حال این هم مسئله بکاء است. البته روایت ندارد.

باز در جعفریات باسناده، الان جعفریات را اشاره کردم، سندش مشکل دارد. رخص فی البکاء عند المصیبه؛ این هم عنوان بکاء است. و قال النفس مصابة و العین دامعه؛ عرض کردم این را اهل سنت آوردند در مسئله به اصطلاح قصه که ابراهیم.

در دعائم الاسلام عن علی مثله؛ همین دیروز بود توضیح دادیم که دعائم الاسلام هم بر کتاب جعفریات اعتماد کرده است. اصولا هر دو مقارب هستند. یعنی جعفریات یا اشعثیات صاحب کتاب، به نظرم ۳۵۱ وفاتش است یا ۵۲. و دعائم ۳۶۱ یا ۳۶۳ و هر دو هم مصری هستند. هر دو کتاب جزو میراث های مصری ما هستند. که عرض کردیم میراث های مصری ما خیلی محدود هستند. یکی همین کتابهای قاضی نعمان است و یکی هم کتاب همین اشعثیات. ما الان میراث مصری این طوری؛ مثلا در کنز الفوائد مرحوم کراچکی بعضی شاید مثلا حدیثی فلان بمصر، این حدها داریم. اما آن که رسمی مصری باشد، یکی دو نفر، یک نفری هم هست که بعدها مصر رفته از مشایخ مرحوم نجاشی داریم. اما به طور طبیعی ما میراث مصری ما ضعیف است.

اصولا ترویج تشیع در مصر توسط اسماعیلی ها بود. سال ۲۹۸ یا مجازا می گویند سال ۳۰۰ عبیدالله مهدی در مصر ادعای قیام کرد و به عنوان خلیفه فاطمی. ۲۳۱ سال به نظرم ۳۳ سال ۳۱ سال، اینها کلا از این سال ۲۹۸ حالا بگویید ۳۰۰ تا ۵۳۰ تقریبا اینها در مصر حکومت داشتند فاطمی ها. که بعد این حکومت برداشته شده و باز برگشت به حکومت عباسی. تا ۶۵۶ که دیگر عباسی ها هم برداشته شدند.

الشهید الثانی، بله، من خودم این دعائم.

مستدرک باز از شهید ثانی، این در اینجا دارد سندش روشن نیست. خمشت فی وجهه؛ فلما رأی رسول الله (ص)، پیغمبر اکرم (ص) را که دید، خمشت فی وجهه؛ این معلوم می شود چنگ به صورت پیغمبر (ص) زده، حالا دخترش بوده. فخرجت الیه بنیة لزیّد، دخترکی

برای زید بن حارثه. من الان نمی دانم زید بن حارثه دختری داشته یا نه. اسامه که دارد این مسلم است. باید نگاه بکنم کتب تراجم که ببینیم ایشان دختری هم داشته یا نه.

فخرجت الیه بنیه لزید فما رأی رسول الله (ص) خمشت فی وجهه؛ از ناراحتی اش به صورت رسول الله (ص). البته این خب حالا دختر بچه هم بوده، ارزش چیز ندارد. فقال هاه هاه فقیل یا رسول الله (ص) ما هذا، فقال شوق الحبيب الی حبیبه؛ عرض کردم سنی ها چون می دانید دیگر در مقابل اهل بیت (ع) و اینها همه چه درست کردند. من جمله برای اینکه علاقه رسول الله (ص) را نسبت به امام حسن (ع) و امام حسین (ع) بردند روی اسامه. خیلی سنی ها روی اسامه مانور می دهند به عنوان اینکه حبيب رسول الله (ص) او بوده است. خودشان می نویسند که کان یقال له حب رسول الله (ص) که اسامه مثلاً حب، یعنی آن محبوب مطلق به قول آنها. که رسول الله (ص) این بوده. و نقل هم می کند همین حدیث معروف، قال اسامه احب الخلق الیه قال رسول الله (ص) ما حاشا، حتی حضرت زهرا (س) را هم استثناء نکرده. می خواهند اسامه را... نستجیر بالله، آدم که عقلش کم بشود همین می شود دیگر

س: اسامه جدا شد از امیر المومنین (ع)؟

ج: بله، ایشان بیعت نکرد. البته معروف است که حضرت امیر (ع) او را معذور دانستند. عده ای که بیعت نکردند لیست هایشان هست. یکی هم اسامه است.

در شماره ۳۰، یک حدیثی است که این البته جاهای دیگر به شکلهای مختلف، اینجا به صورت مرسل نقل کرده از کلام عبدالله بن جعفر. بله، که پیغمبر (ص) بعد از شهادت پدر ما آمد و عیناه تحرقان دموع؛ چشم های پیغمبر (ص) پر از اشک بود.

باز شهید ثانی در مسکن الفواد عن ۳۹:۵۰ بله، این هم باز رفته به اهل سنت. که پیغمبر (ص) یک قبر عادی بود. بعد حضرت فبکی حتی قلت تراب من دموعه؛ البته این روایت بکاء را خوب است حالا ما زیاد خواندیم. زیاد خواندنش خوب است به خاطر اینکه لا اقل معلوم می شود این عمر که مثلاً اجازه حتی نمی داد نساء النبی (ص) گریه بکنند که این چقدر مسئله باطلی است.

در کتاب کافی، حالا بد نیست اینجا کمی راجع به سندش هم صحبت کنیم. اولش این است: شماره ۳۲، احمد بن محمد الکوفی؛ این احمد بن محمد کوفی همان ابن عقده معروف است. در لغت در اصطلاح رجال یون گاهی اوقات یک کسی از کسی نقل می کند که از او کوچک تر است یا از او بزرگ تر است. مرحوم کلینی اینجا نقل کرده از ابن عقده که ابن عقده بعد از کلینی است وفاتش. چهار سال بعد از کلینی. فکر می کنم تنها همین باشد که کلینی از او نقل می کند که وفاتش بعد از خودش است.

عن ابن جمهور؛ احتمال دارد حسن بن محمد بن جمهور باشد. لکن ابن جمهور در ذهنم هست الان از روایت بصری ماست. مگر کوفه آمده باشد. چون نمی دانم ابن عقده از بصری ها نقل کرده باشد.

عن ابیه، پدرش هم، آن حسن بن محمد بن جمهور است و این محمد بن جمهور است. اینها عادتاً یعنی اینها در کتب جزو خط غلو هستند و احادیثشان هم معروف است به ضعف؛ یعنی مشکل دارد. و این سند طب الرضای معروف، همین طب حضرت رضا(ع) بر می گردد به همین ابن جمهور. ایشان راوی آن نسخه است.

عن محمد بن سنان؛ اینها یک خط هستند الحمد الله همه اش به ردیف هستند. یعنی همه اینها متهم به غلو هستند و به ضعیف حدیث. ابن جمهور و پدرش و محمد بن سنان و مفضل بن عمر؛ خوبی اش این است که چهار تایشان از یک خط هستند. فقط ابن عقده از اینها نیست که زیدی است. و الا بقیه از یک خط هستند.

علی ای حال کیف ما کان عن ابی عبدالله علیه السلام؛ البته قال، احتمال دارد که این قال باز ابن جمهور باشد، احتمال می دهم. و حدثنا الاصم، اصم عبدالله بن عبد الرحمن اصم بصری است. این را مرحوم ابن غضائری خیلی به او بد و بیراه می گوید، خیلی یضع الحدیث و فلان و... نجاشی هم می گوید اما ابن غضائری اگر عبارتش باشد خیلی به ایشان تند رفته است. و البته نوشته عن حریر، فکر نمی کنم حریر را درک کرده باشد. دیگر واقعا بیهوده گفته اگر راست باشد.

علی ای حال من احتمال می دهم که حدثنا قال، قال ابن جمهور، چون ابن جمهور هم بصری است، اصم هم بصری است. اصولاً من چند بار عرض کردم در روایت بصری ما، ما اشد از اصم در تضعیف نداریم. خیلی تضعیفش کردند. همین بیچاره اصم، عبدالله بن عبد الرحمن اصم. و در روایت کوفی ما هم از محمد بن علی کوفی ابوسمینه، از او بدتر نداریم. این دو نفر خیلی به همدیگر به اصطلاح به این دو نفر. البته یک حسن بن عباس حریش هست، عباس بن حسن بن حریش، عباس بن حریش، او هم خیلی تضعیف شده. اما این دو نفر در بصره و کوفه خیلی.

و عرض کردم کراراً ایشان اصلاً کتابی در مزار دارد. حالا از عجایب کار، همین اصم بصری، که نجاشی ابن غضائری است یا نجاشی، تشهد، می گوید این کتاب یشهد به اینکه این جعل خودش است، وضع خودش است. عجیب تر این است که مقدار معتنا بهی از این کتاب در کامل الزیارات آمده. این که آقای خویی می گوید ما کتاب را نگاه کردیم خیلی خرابی هایی توش دارد. من جمله همین است. چون این خیلی بدنام است حسن. و تصادفاً کتابی هم در مزار دارد. و باز روایت ایشان متأسفانه در همین کتاب کامل الزیارات هم آمده. توضیحاتش

.....
را ما عرض کردیم چرا. البته انصافاً ما توضیح دادیم حالا من دیگر وقت نمی‌کنم. ضعیف خب ضعیف است، اما من فکر می‌کنم دروغ این طوری نمی‌گوید، حالا ابن غضائری خیلی به او تند شده، نجاشی هم همین طور. و گرنه این شرح حالش خیلی. من فکر می‌کنم یک مقدار به اصطلاح مثل قصه گویی، به اصطلاح به قول امروزی سبک رمانتیک. به نظرم یک مقدار باز می‌کند مثل این واعظ‌ها که مثلاً رقیه (س) آمد سر قبر و این طور گفت و سر جسد آن طور؛ کمی به قول امروزی‌ها فلفل و زردچوبه‌اش را زیاد می‌کند.

فکر می‌کنم اصم، روایاتش را که من دیدم روایاتش بی‌اصل نیست. خوب دقت کنید. جعل اصلی نمی‌کند.

س: برداشت آزاد

ج: هان برداشت آزاد به قول ایشان. آن وقت مثلاً یک حدیثی که نیم سطر بوده، شش صفحه‌اش می‌کند. با خودش هی اضافات اینجوری. به ذهن من اینجور آمد. حالا آن که من روایاتش را خودم نگاه کردم نظر شخصی خود من این است.

س: زبان حال

ج: هان زبان حال، به اصطلاح امروز می‌گویند رمانتیک. سبکی است که قصصی به قول عربها یا به قول لفظ انگلیسی رمانتیک. یک سبک خاصی است که گنده‌اش می‌کند مطلب را. فکر نمی‌کنم چند تا موردش را من نگاه کردم اصل مطلبش اجمالاً بد نیست. خیلی همچین بله، توضیحاتی داده

اما اینکه می‌گوید عن حریز، این که دروغ است. بعد ایشان بله، یک چیزی که از امیر المومنین (ع) که این سند ثابت نیست که وقتی میتی فوت می‌کند حرف‌های خوب بزنید. البته شاید مضمونش این باشد که مثلاً نوح و اینها نباشد. صریح نیست در این مطلب.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین